



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۱/۲۸

نویسنده: تام انگلهدرت  
مترجم: رسول رحیم

## آیا با پیروزی دونالد ترامپ «تجربه امریکائی» به راهش ادامه داده است

منبع: اوپن دماکراسی نت (۹ نومبر)



یادداشت مترجم: دوستت دانشمندم جناب نادر نورزائی را سیاسگزارم که با مقاله آموزنده شان «نقش هیجانانگیز در سیاست: به بهانه پیروزی داندلترامپ» منتشر شده در وبسایت «گفتمان دموکراسی برای افغانستان»، با ارزیابی روانشناختی، فلسفی و اجتماعی نقش هیجانانگیز در روند سیاستهای لبرالی روزگار ما، باب نویسی را در ارزیابی پیامدهای انتخابات اخیر ایالات متحد امریکا گشودند. جهان ما آستان زایش آرایش جدید در نظم بین‌المللی است. ترجمه حاضر سهم کوچکی است در راه شناسائی رازها و احتمالات آینده که در بدو امر منشای تحول را در ایالات متحد امریکا مورد کند و کاو قرار داده است. ناگفته پیداست که برای غنی گردانیدن مباحث، ما به آثار متعدد دانشمندان، برگردان های بارزش مترجمان و تلاشهای راهنمایی کننده ژورنالیستان کشور نیاز داریم تا به نتیجه‌گیری های بهتری راه یابیم.

یک احساس عمیق و گسترده بی نظمی در قلب این کارزار انتخاباتی عجیب و غریب نهفته است که با انتخاب دونالد ترامپ هرگز واقعاً پایان نمی یابد.

چیزی که در مورد امپراتوریها می‌توان گفت این است که نزدیک به اوج شان، همواره اصل نظم و سلطه را نمایندگی کرده اند. آنچه به طور مخدوش در مورد نمونه امریکائی امپراتوری وجود دارد این است که سالهائی که این کشور غالباً «بیگانه ابرقدرت» خوانده می‌شد و در هنگامی که پول بیشتر از مجموع ده قدرت بزرگ دیگر در ساحه نظامی هزینه می‌کرد، باز هم امپراتوری هرج و مرج بوده است.

در سپتامبر ۲۰۰۲ عمرو موسی که بعداً رئیس جامعه عرب شد، هشدار داد که من هرگز فراموش نمی‌کنم. تصمیم حکومت بوش برای حمله بر عراق و سرنگونی صدام حسین رهبرش پیشاپیش روشن بود. وقتی که آن‌ها به چنین اقدامی دست می‌زدند، عمرو موسی تأکید نمود که این کار «دروازه های دوزخ را باز می‌کند.» این پیش‌بینی او اغراق آمیز نبود. آن دروازه ها هرگز بسته نشدند.

آن جنگها به امریکا می‌آیند

از لحظه حمله به افغانستان در اکتوبر ۲۰۰۱ به اینسو، به هر چیزی که اردوی امریکا دست زده است، به خاک مبدل شده است. کشورهای خاور میانه و آفریقا در اثر وزنه مداخله امریکا و یا متحدانش سقوط کردند و جنبشهای تروریستی، یکی ترسناک تر از دیگری، به طور چشمگیر و بدون کنترل گسترش یافته اند.

افغانستان اکنون منطقه فاجعه است. یمن در اثر جنگ داخلی، حمله هوایی عربستان سعودی با حمایت ایالات متحد امریکا و رشد گروههای تروریستی مختلف به خاکستر مبدل شده است. عراق در بهترین صورت کشوری است که دچار فرقه گرایی می‌باشد. سوریه به مشکل وجود دارد. لیبیا در این روزها به دشواری یک دولت است. و سومالیا به اقطاع جنبشهای تروریستی مبدل گردیده است. همه و همه اینها کاملاً کارنامه نیرومندترین قدرت سیاره ماست که دقیقاً در شکل غیر امپراتوری نمی‌توانست اراده نظامی اش و یا هر نوع نظمی را بر یک دولت چه که حتا بر یک گروه تحمیل کند. این مهم نیست که در این سالها کجا را برای کارروائی اش انتخاب کرده است. اما دشوار است برای چنین اعمالی کدام نمونه مشابهی را در گذشته به خاطر آورد.

در عین زمان در کشورهایی که توسط این امپراتوری هرج و مرج در هم شکسته شده اند، امواج میلیونی مهاجران به وجود آمده اند. از پایان جنگ جهانی دوم به اینسو که مناطق وسیع جهان به خاکدان مبدل شده بودند، چنین شمار

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

آوارگان دیده نشده بود. در صد شگفت انگیز جمعیت دولتهای ناکام و یا دولتهائی که در حال ناکام شدن اند، به شمول شمار خیره کننده کودکان، یا در درون کشورهای شان بیجا شده‌اند و یا از مرزها فرار می‌کنند. از افغانستان تا شمال آفریقا و اروپا این‌ها سیاره ما را به شکل لاینحلی تکان می‌دهند. (چنانکه شکل خیالی آن در اینجا، در ایالات متحد آمریکا انتخابات را تکان داده است). بعضاً شاید یک گفته تکراری ( کلیشه‌ئی) تلقی شود هرگاه یاد آوری شود که دیر یا زود این جنگهای مرزی امپراتوریها به طرق غیر عادی به سرزمین اصلی می‌آید تا در آنجا لانه بسازند. مسلماً در مورد جنگهای ما در کشورهای حاشیه‌ئی چنین است. از نظامی سازی پولیس تا رها کردن هواپیماهای بی سرنشین در آسمانهای آمریکا گرفته تا فن آوری جاسوسی که در میدانهای جنگی دور دست آزمایش شده اند، به اشکال مختلف منازعات بعد از ۱۱ سپتمبر به «وطن» برگشته اند. ولو آنکه ما به این پدیده بسیار بی توجه بوده باشیم.

و من تصور می‌کنم که این کمترین نحوه قابل توجه است که جنگهای ما دوباره به خانه برگشته اند. آنچه را که انتخابات ۲۰۱۶ روشن گردانید اینست که امپراتوری هرج و مرج به مثابه کدام پدیده بدون ارتباط با سیاره ما باقی نمی‌ماند. همین حالا این مسائل با ما در ایالات متحد آمریکا وجود دارد و به نحوی به وطن برگشته اند. تاکنون هیچ‌کس واقعاً نکوشیده است از آن سر در آورد. آیا شما احساس عمیق و فزاینده بی نظمی را که در قلب کارزار انتخاباتی عجیب و غریب نهفته هست احساس نمی‌کنید که کشور را آشفته گردانیده و شکل نهایت افراطی نژادگرایی و بیگانه ستیزی را دو باره در جریان اصلی سیاست وارد نموده است و با انتخاب دونالد ترامپ، هرگز پایان نخواهد یافت؟ به این فکر کنید که در نهایت امپراتوری به یک نحو خزانده پس لگد می‌خورد.

تاریخی هست که نوشته می‌شود چگونه این بی نظمی به وجود آمد و چطور همه نظام امریکائی و شکل حکومتداری ما را در نوردید. و چسان این روند ده‌ها سال پیش آهسته آهسته زمینه‌های شکست و فاجعه را فراهم گردانید و در اوج قدرت امپراتوری آن را چنین تضعیف نمود. هرگاه من این تاریخ را بنویسم، در سال ۱۹۷۹ در افغانستان، کشوری شروع می‌شود که هرگاه شما یک امریکائی و البته نه یک هیپی کوله باری بر پشت می بودید، به مشکل می‌توانستید آن را روی نقشه پیدا کنید. هرگاه شما کسی می بودید که در آن وقت برای تان می‌گفتند کشور تان چهل سال در آنجا برای جنگهای دست کم یک ربع قرن در گیر می‌شود، بدون شک شما آن شخص را دیوانه می‌خواندید. به آن نحوه خاصی بیانیدشید که که امپراتوری هرج و مرج به پیروزی اش به آن شکل گیج کننده و کاملی دست یافت که اساساً کمک نمود تا ابر قدرت دیگر و یا «امپراتوری شر» یعنی اتحاد شوروی از درون انفجار کند. در حقیقت این با آرزومندی ژگینو برژیسنکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر دایر بر جاری کردن خون از بینی شوروی یا به عبارت دقیق‌تر چشاندن مزه تجارب آمریکا در ویتنام به شوروی و به دام انداختن قشون سرخ در تلک افغانستان، آغاز گردید. در روشنائی آن سازمان استخبارات مرکزی ایالات متحد آمریکا - سی‌ای‌ای- توانست برای ده‌ها سال برنامه گسترده و مخفی را جهت تمویل، تسلیح و آموزش دادن مخالفان بنیادگرای حکومت دست چپی افغانستان در کابل و اشغال این کشور توسط شوروی راه اندازی کند. برای انجام دادن این امر به طور سر نوشت سازی با دو «متحد» نامطلوب یعنی عربستان سعودی که حاضر بود قیمت نفتش را برای حمایت از جنگجویان مجاهدین بسیار پایین بیاورد و دستگاه استخبارات پاکستان (آی اس آی) که آماده کنترل حوادث در آن کشور بود، متحد شد، بدون آنکه به پرداختن بهائی توجه کند که از خصوصیات آن‌ها متصور بود.

همان طوری که جنگ ویتنام برای آمریکا بود، میخائیل گورباچف رهبر شوروی افغانستان را «زخم خون دهنده» برای روسیه خواند. یک دهه بعد اردوی شوروی شکست‌خورده به کشورش برگشت و در خلال دو سال اتحاد شوروی از هم فروپاشید و از درون منفجر شد. شوروی هرگز چنانکه واشنگتن می‌پنداشت نیرومند نبود. این پیروزی برای آمریکا چنان گیج کننده بود که در بدو امر برای نخبگان سیاسی امریکائی باورکردنی نبود. پس از قریب نیم قرن جنگ سرد به سر رسید. یکی از دو ابرقدرت در صحنه جهانی باقی ماند و برای نخستین بار پس از آنکه اروپائیان با کشتیهای چوبی اقصا نقاط جهان را تسخیر نمودند، تنها یک قدرت بزرگ واحد در سیاره ما باقی ماند.

با توجه به تاریخ قرون گذشته، آرزوی بوش- چنی و شرکا که چگونه ایالات متحد آمریکا بر جهان مسلط شود که حتا با امپراتوری های روم و بریتانیا نیز قابل مقایسه نباشد، به نظر می‌رسید که نزدیک به واقعیت یافتن است. اما در پیروزی سال ۱۹۸۹ جوانه های هرج و مرج آینده نیز وجود داشت. سازمان «سیا» برای تضعیف شوروی، در اتحاد با سعودیها و پاکستانیها گروه‌های افراط‌گرای اسلامیست را ایجاد و مسلح نمود. وقتی که شورویها از افغانستان بیرون رانده شدند، این گروه‌ها قصد ترک گفتن صحنه را نداشتند. در حقیقت تکانه‌دهنده خواهد بود هرگاه من به شما بگویم که آن تصمیم‌ها در لحظه پیروزی، سنگ بنای تکوین حملات ۱۱ سپتمبر در آینده را گذاشت و حتا به نحو بسیار ظریفی شاید موجب ظهور نامزد ریاست جمهوری آینده و اکنون رئیس جمهور منتخب گردید که با وجود صرف میلیارد ها کلمه او پدیده‌ای فراسوی درک باقی می‌ماند.

دونالد جی ترامپ، به مثابه نخستین نامزد معترف به افول سیاسی، اقتصادی و اجتماعی (دی‌کلینست) دست کم برخی چیزهای های تازه و درست در مورد سرشت کشور ما بیان کرده است. او در شعار «دو باره بزرگ گردانیدن آمریکا» که در سال ۲۰۱۲ اظهار داشته و به اصطلاح مارک تجارتي اش گردانید و در سال ۲۰۱۵ کارزار انتخاباتی

اش را با آن شروع کرد، عمیقاً احساس میلیونها امریکائی را در یافته است که امریکا دو باره در مرزهای ما آمده است و مانند اتحادشوروی در یک ربع قرن پیش ایالات متحد امریکا پیوسته به سوی دورانی نزدیکتر شده می‌رود که «بزرگ بودن» اش از دست می‌رود.

### فراگیر شدن امپراتورای و ظهور دولت امنیت ملی:

و در فرجام آن تخمهایی که نخست در خاک افغانستان و پاکستان در سال ۱۹۷۹ کشت شده بود منجر به حمله ۱۱ سپتمبر شد. این روزی است که هرج و مرج به مفهوم دقیق کلمه به سرزمین اصلی امپراتوری آورده شد و از طریق ایجاد دولت امنیت ملی در یک مقیاس عجیب امپراتورانه، موجب ظهور یک ساختار حکومتاری پسا-قانون اساسی گردیده است. دولت امنیت ملی بر مبنای نیاز مفروض حفاظت از امریکائیه‌ها در برابر تروریسم (و اساساً نه هیچ چیز دیگر) به یک چیز مسلط تبدیل شده است-مسلط از نگاه مالی و مجموعه نهادهایش در قلب زندگی سیاسی امریکائیه‌ها. در این سالها این دولت در درون دولت هنگامی به طور غیر رسمی به چهارمین شعبه حکومت تبدیل شده است که دو شعبه دیگر یعنی کانگرس و دادگاه عالی در کارشان می‌لنگیده اند.

همچنان حملات ۱۱ سپتمبر، دست اداره بوش را برای جنگ جهانی علیه ترور باز گذاشت که یک اقدام بلند پروازانه گپیچ کننده و در نهایت فاجعه بار بود. در راس این طرح خیالی «پاکس امریکانا» (واژه لاتینی به معنی «صلح امریکائی») قرار داشت که با اعمال قدرت نظامی، نخست در خاورمیانه و بعد احیاناً در جهان برقرار گردد. اینها همچنان به موارد زیرین اجازه دادند: جنگها در افغانستان و عراق، برنامه قتل عمدی توسط هواپیماهای بی سرنشین امریکائی در نقاط مختلف مهم سیاره زمین، ایجاد یک وضعیت بی سابقه جاسوسی در جهان، اشاعه یک نوع مخفی کاری به اصطلاح فراگیر که بسیاری از فعالیت‌های حکومت برای «مردم» غیر قابل درک گردد و یک نوع دسترسی امپراتورانه برای فرستادن هزاران میلیارد دلار که (غالباً از طریق همکاریهای جنگی) حیف و میل شود. همه اینها عوامل هرج و مرج آفرین بودند.

در عین زمان نیازمندیهای اساسی اکثریت امریکائیه‌ها توسط آن یک درصد جمعیت مورد بی توجهی فزاینده قرار گرفت که به طور خارق‌العاده‌ای ثروت امریکا را مکینند و دست کم جزو سر برآوردگان «عصر طلائی» نبودند. (عصر طلائی در تاریخ ایالات متحد امریکا بین سالهای ۱۸۷۷ تا آغاز قرن ۲۰ را در بر می‌گیرد که مصادف است با رونق اقتصادی و صنعتی شدن روز افزون و فلاکت و ادبار مردم و ثروت اندوزی عده قلیل. نام یکی از کتاب‌های مشهور مارک تواین نیز عصر طلائی است- مترجم). این یک درصدیها، پولهایی را که با ترفند به دست آورده بودند، در یک فضای مخفی کاری چشمگیر دوباره برای خرید و فروش سیاستمداران به کار انداختند. (غالباً نام ممکن است که دانسته شود کی پول را به کی داده است). به نوبه خود آن جریان پولهای تائید شده توسط دادگاه عالی، سرشت و شاید هم اصل ایده ای را تغییر داد که هدف یک انتخابات بود.

در این میان بخشیهائی از سرزمین اصلی کاواک می شدند، در حالیکه زیرساختهای کشور به دلیل تمویل نامناسب شروع به شکست و ریخت باورنکردنی نمودند، نظامیان به هزینه کردن هزاران میلیارد دلار را برای تولید سیستمهای تسلیحاتی بی ارزش ادامه می‌دادند. به عین ترتیب بخشهای غیر امنیت ملی دولت- به ویژه کانگرس- شروع به لنگش و پژمردن نمودند. همچنان یکی از دو حزب بزرگ کشور کارزار زمین سوز را علیه نمایندگان حکومتی حزب دیگر و علیه اصل ایده حکومتداری به شکل معقول دموکراتیک و یا حتی بیشتر از آن علیه هر آنچه انجام می‌شد به راه انداخت. همچنان این حزب به طور منظم به شاخه هائی رقیب منشعب گردید و پیوسته افراطی تر شد و چیزی را به وجود آورد که شاید شهرت منحصر به فرد ریاست جمهوری هرج و مرج باشد.

ایالات متحده امریکا با این همه ثروت و قدرتی که دارد، البته به مشکل یک افغانستان یا لیبیا یا سومالیاست. این کشور هنوز هم یک قدرت بزرگ واقعی باقی می‌ماند. یعنی قدرت بزرگی که با منابع قابل توجهش دارای توانائی اداره کردن و جلوگیری از سقوط می‌باشد. با اینهم انتخابات اخیر جداً شهادت داد که امپراتوری هرج و مرج به سوی کشور اصلی برگشته است. اکنون بیش از هر وقت دیگر زمان مهمی برای ماست. از آن باید استفاده کرد.

روی این حساب شود که این یک بخش اساسی ریاست جمهوری ترامپ باشد. به طور مثال در اخل هرگاه شما به تعریف کارکرد خراب سیاست امریکا فکر کنید، یک کانگرس بوده است که چیزی را تصویب نکرد، بلکه انتظار کشید تا یک کانگرس که کاملاً در کنترل جمهوریخواهان باشد تا لوایح قانونی را در سال ۲۰۱۷ تصویب کند. در بیرون پیروزی غیر منتظره ترامپ فقط مشوق ظهور جنبشهای ناسیونالیستی دست راستی و نفاق بیشتر در این سیاره است که به طور فزاینده ای دچار بی نظمی می‌باشد. در عین زمان چنانکه دونالد ترامپ در جریان کارزار انتخاباتی اش وعده داده است که پولهای بیشتری در بخش نظامی زرق خواهد کرد، نظامیان خواهند کوشید تا همان نحوه برداشت وی از نظم را در کشورهای دور دست برای چندین سال دیگر پیاده کنند و شما کاملاً و به خوبی می‌دانید که این چه معنا می‌تواند داشته باشد. آیا همه اینها نباید کسی را در دنیای جدید بعد از ۸ نوامبر تکان بدهد. با اینهم در اینجا یک سوال بالقوه تکاندهنده وجود دارد باید پرسیده شود: با انتخاب دونالد ترامپ آیا تجربه امریکائی به راهش ادامه داده است؟